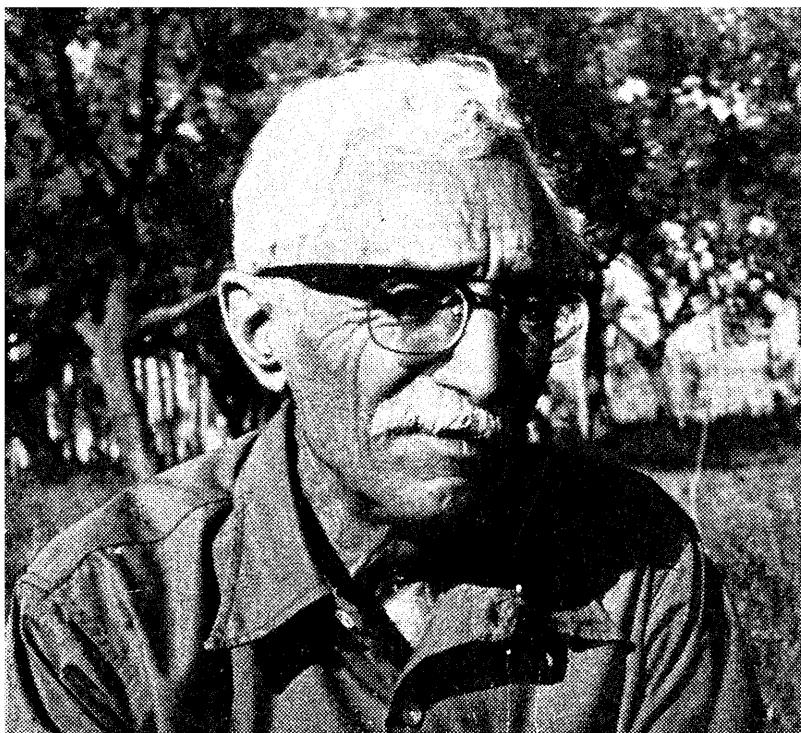


دید از نوآوری های هرو حبیب سا

ح - صدیق



دیدی از نوآوری‌های

حبیب ساهر

ح - صدیق

دیدی از نو آوریهای حبیب ساهر

نشرسازالان - تبریز خیابان کوروش کیبر بازار چهی کتاب (پاساژ علمیه)

* دیدی اذ نو آدی های حبیب ساهر

* ح - مدین

* حروفچین : محمد حسین پرکاد خطیبی

* چاپ اول : بهادر ۲۵۳۷

* چاپ سعدی (تبریز)

* حق چاپ محفوظ

متنقدان مترقی ادبیات معاصر آذربایجانی، « حبیب ساهر » (ایکی از دنخستان ترین چهره‌های شعر امروز آذربایجان می‌شناشد. وی در دو مجموعه‌ی شعر با ادش « لیریک شولر » و « کوشن » که در سالهای اخیر در تهران چاپ کرده، به بلندترین ذره‌ی شعر معاصر آذربایجان عروج کرده است.

در باره‌ی اشعار آذربایجانی بحث شده است: در آذربایجان شوادی، ترکیه، امریکا و ایران*. ولی تاکنون مطلب قابل ملاحظه‌ی دارد آثار فارسی وی پچشم نخوده است.

* از آن میان:

- ۱ - پروفسور « حمید آراسلی » و دیگران، در « معاصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی »،
- ۲ - « حسین مهدی » و « ق. جاهانی »، در مقالات خود چاپ باکو،
- ۳ - دکتر « شوکر » و « ائلچین »، در مقالات خود چاپ آنکارا، روانشاد بانو « دکتر برنجیان » در Histoyg af Azbagiamian Litevatuve،
- ۴ - آقای « محمدعلی فرزانه » و دیگران، در « مهد آزادی ویژه‌ی حبیب ساهر »، چاپ تبریز ۱۳۴۷.

به جزءه جزوی « شفایق » ، « افسانه های شب » و « سایه »
که به هنگام جنگ جهانی دوم چاپ شده اند ، دو مجموعه با اذش
« اساطیر » و « اشعار برگزیده » و مجموعه حاضر نیز حاوی برخی
از آثار فارسی این شاعر پر احساس آذربایجان است .

به عنوان خواننده‌یی ، من در این گفتار کوتاه خواهم کوشید
تا ثابت خود را از مطالعه‌ی این مجموعه‌ها به زبان آورم :
ساهر خود اشعار فارسی‌ش را از آزمون‌های دوران اولی شاعریش
به قلم می‌آورد ، با تصریح اینکه در ایران از پیشگامان « شعر دنیوی »
سرما و نجات دهنده‌گان شعر فارسی از باطنیت و « درویش ما آبی* »
و بعدها از ستایشگران مؤمن شاعران نوپرداز و انسان‌های پیشو و
بر جسته‌ی فارسی زبان بوده است .
برای بهتر شکافته شدن مطلب ، باید نظر خود را به زمانی
که ساهر دست به آزمون شعری یعنی سروden شعر به زبان فارسی

* **Mysticism**

زده است، معطوفداریم: حدودنیم قرن پیش، دوران « دسپو تیسم » و اختناق در شرق نزدیک که ادبیات با مشتی بدآموزی های صوفیانه آلوده شده بود و محتویش جز تبلیغ اعتراض از دنیا و خلق، گوشه گیری، ناتوانی و عجز انسان و بی تعلقی در حیات، خیالپردازی و نقش برآب دانستن آرزو های انسانی، و نیز نیایش و ستایش و تعلق و مدحی و گاه نیز نصایح و اندرازهایی و تدریس اخلاقیات مکاتب قرون وسطایی شرق دانش های « اسکولاستیک اسلامی » چیزی نبوده است.

شاعر این دوره در جوانی به « کسب کمال » می پرداخت و در بیری « به منطق گویا، مدیح سرای حضرت » می شدو هدف از شعر را چنین توجیه می کرده که :

مرا نبود اندر حریم قرب ش (۱)
وسیله کردم در حق خویش مدح و ثنا
هنوز کو که ذ مدح ش چنانکه قصد نیست
دهم به نظم دی صدهزاد ذیب و بها .

- دیوان نثار تبریزی، هن ۱۱ -

تا به رغم حسود، « شمول رحمت حضرت » سبب شود که شاعر نیز همانند « بسی کسان که به بر گک و نوار سیده اند » آبی زیر پوشش برود.

ساهر در چنین دوره‌یی به فعالیت ادبی پرداخت، که شعر فارسی را از چندگال کاخ و خانقه نجات دهد. جالب است پیش از تلاطمات فرهنگی و ادبی در ایران، وی در چهره‌ی شاعری «ساتیریست» به شاعران خادم کاخ و خانقه خطاب می‌کند:

نخست قافیه‌ها (۱) به (شته کش، زان پس

به ساز شعر پریشان ذ دوی عشق و هوس

نویس فی المثل اذ من، چمن به دفتر خویش

و یا یریش نویس و حشیش و کیش و سریش

.....

چو شاعران سلف، با تصنیع و اغراق

گهی ذچرخ بگو گه ذ انفس و آفاق

ذرنج و محنت مردم همیشه غافل شو

ذ حق کناده بگیر و مرید غافل شو

همیشه کهنه پرست و مدیحه گو می باش

که پایداد بما ند هماده کاسه و آش !

کار شاعر در آغاز به شعر، ستایش و پرستش جمال و کمال انسان و تر فم زیبایی های طبیعی سر زمین ش آذربایجان است: وصف سایه‌ی صبح که سحر گاهان بر روی آب می‌افتد، فرش سبز رنگی که نو بهاراز پای لاجوردی شط تا به پای کوه می‌گسترد،

شبی که سو سکی میان بس رگ درختان به پرده‌ی اسرار ترانه‌ها از دلدادگی می‌سراشد، صدای نزمه آسای کشتزاران در آن دقیقه که خورشید به سوی باخته می‌خراشد، سخن از خیمه زدن بر سر چشم‌هی آب‌زلال، از تازگی و دلبیری عهدشباب، از لرزش کبودهای زمرد بر میان پرده‌ی زربفت مغرب، از باغ محبتی که برای دلبرش آراسته و در آن با میختن و رنج سبزه و گل به هم آورده و چون طاق کبود بر سر ش سایبان ساخته و

در «لیریسم» ساهر، جز وصف زن و طبیعت و ترنم محبت دنیوی و عشق ملموس و بیزاری از «فنا تیسم» و نیز باطنیت، چیزی نمی-توان یافت. زیبایی انسان و طبیعت با همه‌ی حقایق و صور واقعی و اصیل خود در خمیر خانه‌ی خیال ساهر شکلی بدیع، جاندار و جذاب می‌یابد. شاید این طبیعت گرایی شاعر غذای خود را از حیات خانوادگی او، از چادرنشینی پدرش، از کوه‌های پربرف و چمن زارهای سرسبز آذر بایجان کسب کرده است. از داستان‌های مادرسیاه گیسوی خمارین چشم خویش «که از ایل بایات بود و شب‌ها قصه‌می‌گفت» الهام‌گرفته است.

شاعر در شعر غنایی فارسی خویش به حوادث و حقایق زندگی به نیروی تخیل، رمانیکانه بال می‌بخشد و به پرواز در می‌آورد و در عین حال با پرداختن به حیات و طبیعت و اخذ قوت و الهام از آن، فردیانی می‌آفریند برای بالا رفتن و صعود به مقام «شاعر خلق» در آثاری که به زبان مادریش سرده و می‌سراشد.

فهرمان اصلی لیریسم فارسی ساهر « زن » است که تا حد شکفت آوری جاندار، واقعی و ملموس تصویر شده است :

جامه برکن ذقن ای ماهرخ ذین مو !

دود افکنده و با عشوه بیا دد برو من

جسم عریان تو زیباست چو اندام و نویس

دد صدف چند شوی ای دد شهود نهان !

شاعر ، زن را که محبت دنیوی بدو ارزانی داشته است ، خدای شعر و غزل و ستاره‌ی زیبای آسمان هنر می داند و بر خاک نشینانی که از بتان عطر آگین بی نصیبند و به نور شمع ، زار و نژنده‌ی نشینند و برای « یار خیالی و آسمانی ! » ترانه می خوانند ؛ دل می سوزاند و صریح و قاطع می گوید که : اگر جهان بی زن بود ، چون گورد سیاهی مخوف می گردید و زمانه به مراد هنر نمی چرخید ، که :

« زن » است منبع الهام شاعران جهان

به نفیمه (نگ ذند « او » به شعر بخشید جان .

* * * *

این ستایشگر زیبایی و کمال ، وقتی در مسیر اندیشه‌های تابناک
عصر ما می‌افتد ، هماق‌گونه که پیشتر از دنیای مبتذل و هنفند تنگ
چشمی نثارها و فطرت‌ها با گشاده رویی به در آمده بود ، این بار نیز
در جهان مجرد و محدود « تغزل » محبوس نمی‌شود. چرا که برای او ، که
می‌خواست « بیانگر دردها و میخت‌های ایل خویش باشد » ، زندانی
تنگ و تاریک جلوه می‌کند . شاعر به هنگامی که :

«اهی به صبح دوشن آینده باز شد
چشم و زبان شاعر گوینده باز شد ،

در دل آینه‌ها ، غیر رنگ خود و جز نقش هوس‌های گران ،
نقش دیگری نیز می‌بیند .

ساهر با این شناخت، دل خویش را از زندان زلف یار رها
می‌سازد و برای مردم زحمت کش و رنجبر دهات وطن خویش سرود
می‌سازد. با جسارت به خود حق می‌دهد که به عنوان یک انسان
«وارد جامعه» شود. چرا که در تعیین طالع خویش، خود را، فقط خود
را حق می‌شناسد. سخن از در بدری‌ها به میان آورده و پایمردان
به راه مؤمن را، آواز می‌دهد.

دیگر راهی که ساهر می‌باید بپیماید، شناخته و معلوم است
دیگر وظیفه‌ی او تنها وصف زن و طبیعت نیست. اگر به تعبیر «ق.
جاهانی» منتقد معاصر آذربایجان بگوییم: «اینک او شعر خود را
در خدمت فرزندان وطن در می‌آورد.... و حیات پر مشقت و محنت
بار مردم محروم وطنش را لمس می‌کند.»

این راه جدید لیریسم او دور است، اما در کنار وی واحه‌یی
چون رویای دلپسند بشکفته است، راهی است که رهنماش نور ما هتاب است
و در افق خویش سراب را خاموش و محو خواهد کرد:

ای داه پر مصیبت و پر نج بازگو
از داستان مردم بد بخت مستمند

.....

ای داه! قافله‌مان می‌کند عبود؟
یا آخرین صدای دای شبانگه است?
ای داه کادوان بنگر واحد شد پدید
خاموش سازد افقت آن سراب دا....

راهی است که اگر با قلب پر از عشق و امل در سر راغ چشمهد
آب حیات سپرده شود، به مانند بوستان، سبز و پر فروغ خواهد بود.
چرا که این جز «رادزنده‌گی» نیست و راه زندگی در هر نشیب پر تگاهی
ژرف و مرگبار دارد و در هر فراز منظره‌ی بی نغز و دلپسند.

ساهر وقتی این مسیر جدید را می‌یابد، دیگر غزل خویش را به
روی مخمرین گلزار قالی‌ها نمی‌لغزاند، از نقوش دلربای آنها مقتون
نمی‌شود. بلکه این بار وقتی گل محمل را بر روی قالی‌می‌بیند، فریاد
بر می‌دارد:

ترا در کارگاه سرد مرطوب
کدامین دست کرده این چنین خوب؟

.....

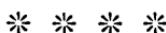
تو هرگز دوی محروم نبینی
گلی از باع مسکینان نچینی

.....

تو نو د حسرتی در چشم معروم
توای هنسوج چین، ای دیمه‌ی دوم!

و دست به سر و دن و پر و دن حمامه‌های بلند و باز گوکردن
محنت‌های این محرومان و ساکنان کارگاه‌های مرطوب می‌زند: داستان

کنیزی که پدش را بر سر آب کشتندو خانه اش را از سر کینه بگشتند
و خودش را به سرا پرده‌ی سلطان برداشت - اشعار بر گزیده ص ۱۴ -
داستان « نار گیله » ای آذربایجانی که به گرمای هیجیر ، به قصر امیر
که همه با کاشی سبزینه بیاراسته‌اند و آب در حوض رخامی ش چون
کلاب می‌غلتد ، بنشسته و در حسرت گذشته‌ی خویش است که بر
خانه‌ی چوبی بر آغوش شوی جوانش غنوده بود و اکنون آلت ملعبه‌ی
برده فروشان گشته است - اشعار بر گزیده ص ۱۸ - .



ساهر به معنای واقعی کلمه شاعری است میهن پرست و مردمد وست.
در اشعاری که پس از حوادث متعاقب جنگ جهانی دوم سروده است،
حسقی در دنیاک در دوری از دیار خویش و آهی جانکاه در ماتم وطن
لمس می‌شود . شاعر در سوگنامه‌های خود با غمی بزرگ از آشفته
شدن صدای خویشتن ، از زوزه‌ی گران مرده خوار ، که زمانی به
کوه افتاده بود ؛ و از تارو مار کشتن کلبینی که به دست خویش کاشته
بود ، از سوز برف و سرمهای آذرماه ، از خشکیده شدن چشم‌سارها ،
از کوچ مرغکان از صحن دلپذیر گلستان خود و سترده شدن جای
پایش به دست باد ستمگر و خشک‌دی سخن می‌راند .
در دیار غربی اشگب بر گونه‌می‌ساید ، کوهها ، دهات ، چشمه .
سارها و آشیارهای وطنش را به یاد می‌آورد . و از بی رونقی « لاله »

و از خرابی « قله » ناله می کند ، تابش ماه از سوی « سرخاب » و وزش نسیم را از طرف « سهند » یاد می کند و می گوید !

خوشبخت آنکس است که در جنگ تودوا
جان داده و ، ندیده غم و هاتم وطن . . .

وی همیشه از « علت پنهان » ، از « غم و دردنهان » نالان است .
در دیار غربت مویه می کند ، فریاد برومی دارد ، از مصایب و محنت های
طاقةت فرسای خود صحبت می کند که خواننده را در برابر بیداد و
خیره رویی بیگانه به خشم و نفرت و امی دارد . در جایی خطاب به
اجنبی می گوید :

گر دقتم از دیار خودم ، لیک کلک من
برکوه و بر چمن ذ هوس (نگاهها) بزد
دد ذیر سقف کلبه غمگین (نجیر)
شوم چوباد حبیح بدل چنگها بزد

.....

گر دقتم از دیار خود باز جان من
اند هواي صاف وطن بال و پر زند

این نشان می دهد که مویه گری و سخن از محن و مصایب به

یکسو ، شاعر همیشه امیدوار و استوار است . با شهامت و نفرت و
انزجار خطاب به بیگانه‌ی ستمگر که او را به جبر و زور به دست
غربت واسپرده و خورشیدش را به دست عزرا یل سرخین بال مغرب
داده است ، می‌گوید :

نه معبد کهنت چنگ می‌ذند بردل
نه خانه‌های پراز ذرق و برق و آینه داد ،
نه دوچه‌های پراز خالک و کوی و بوزن تو
نه بقعه‌های گلی
سایه‌های بید و پندر

.....

ذبامهای گلی دودهای پیچنده
ذپشت پنجره‌های شکسته نود چراع
حکایتی به من بیدل حزین گویند
نظیر قصه‌ی من

.....

درخت سنجد اگر گل کند به داه گذر
به یاد من فکند ناگهان بهادر مرا
به یاد آورد آن کوههای سیز و کبود ،
دیار هرا

خشم ساهر وقتی به اوج و شدت می‌رسد که می‌بیند « شب
تیره و غول سیاهی » اجازه نمی‌دهد که انسان « قدمی از باده‌ی هستی
کیرد » و او را « تشنه لب و پویه کنان در دل گرماهی تموز » به منزل
شومی ، به « سور گون گاهی » رهنمون می‌شود . و گرد از جامه
نیفشارانده و سیر نادیده رخ یار ، بند و سلسه‌ی پایش رامی جنباند که
« هنوز خانه بدشی ، هنوز در بدری ». این زمان ، خشم ساهر ترس -
انگیز و وحشتناک و برای « شب شوم » مرگ که آور است .

بروای تیرگی شوم جهل دنیا (۱)

تا هنود شود اذ نود حقیقت یکدم

.....

ای ابر تیره اذ افق شرق پرده گیر

تا قابد اذ کرانه‌ی ما نود آفتتاب

خشم بر « دیوان دیوانگی و ستم » و دیوان سیاه که بر باغ -
هایی که گل‌های آن از خون جگر انسان هاسیر ابمی شود ، پرورش
یافته‌اند و پشت دیوار قصر خویش از آتش و خون اهریمن دوزخی
ساخته‌اند و دستیاران آنان که « سرد و بسته رنگ و خنک » اند

و غافل از محنت مردم همه شب به مرده خوازی می پردازند و جام
مرضع می گیرند .

* * * * *

دیدن و فهمیدن این واقعیات و حقایق ، ساهر را وادار می کند
که با مهر پدرانه و انسان دوستانه آدمها را آواز دهد برای پی ریزی
بنای آرزو های مقدس خویش . در شعری خطاب به «فروغ فرخزاد»
هنگام انتشار نخستین دفتر شعرش می گوید :

کوش تا همه ما سوی سحر ده آدم
آن سرگه که در آن اندوه و دلتنگی نیست ...

در جای دیگر :

دل پی هر نو بهادری گر بود فصل خزان ،

آدمی از دل نیفتند

زندگی بی فر نگردد
لاله در گلخانه بهتر می‌شکوفد ...

* *

شب اگر غمگین و تیره سست
بی ش همچو ایست زیبا
زندگی زیبا و دنگین
این جهان زینده دنیاست
گر به باعی دهر « سزم » آدد زیان
دو به شبیخون برزند :
مرد باید دیشهی سزم آودد اذ بیخ و بینان
دو بیان دو دود سازاد از گلخان

ساهر از سویی نیز به شاعران دروغین ، کاذب ، فرست طلب و
این الوقت که « یک عمر دم از حکمت و اخلاق می‌زنند . در محفل
دوخان صدر نشین می‌شوند ، خانه را به بیگانه ارزان می‌فروشند که به
جای لاله در آن علف هرزه بروید ، انجمن می‌کنند و دیگران را از
گلستان می‌رانند و چون آلپ نگین خیمه بر چرخ می‌زنند ؛ هرز -
گان بیگانه پرستی که بر احباب شکست می‌آورند » نفرت می‌ورزد
و بر آنان - که در شاهکارهای آذری ش نیز مکر ر به حسابشان رسیده
است . مثلا در منظومه بی که خطاب به « شاعر حیدر بابا » سروده است

اطمینان می دهد که شاخ مظالم به جهان غنچه و بر نخواهد داد ، گه
که جرم افسرده مهر منیر نخواهد شد ، که دنیای جوان پس نخواهد
گشت . چرا که باور دارد :

هرگز این مشعل

هرگز این مشعل پرند سگدد خاموش

هرگز این باغ نخشکد ذشه ،

باز با ابری و بادی بشود باد آود

به خصوصیات لفظی شعر ساهر که بر سیم ، صرف نظر از برخی
ناهمواریهای خاص بیان که در کتابت فارسی همه آذربایجانی ها کم و
بیش تطاہر می کند ، زبان شعر او را یکدست ، هموار ، ساده و بی-
تكلف خواهیم یافت که گاهی عین محاوره است و کلمه یی کم و زیاد
ندارد :

گل ترنج شگفت و هوا معطرگشت

دو باده ساده پرستو به بوستان برگشت

بسان موج نسیم از میان باغ گذشت

کناد دلکش دلیا به ذیر سد نشست

تصاویرش چنان ماهرانه و استادانه ساخته می شوند که بیک

لحظه در دهن خوانده تجسم می یابند !

تا کها گیسو خشانده

رنگ خودشید سحرگه

در دل شبم بمانده

دی سبزه

ذالهای سبز و زین می درخشد

چرخ دیسک بر سر آب دوان

می خرامد ...

* *

کرجی که شده بر موج خروشنده سوا

از سر موج به دامان یکی موج دگر می افند.

موج سرکش چو یکی اسب کبود است که گاه

دی پای عقبی می ایستد ۱

کرجی که شده بر اسب سوا

می جهد بر سر آب ...

* *

می دود بر دل آب

باز برگشته ذنو

می‌شود غرق دد آب

* * * *

استاد حبیب ساهر با غلا گرفتن و بهره‌وری از گنجینه‌ی ادبیات آذربایجانی از مدنیت بومی آذربایجان، مسیر جدیدی را در شعر فارسی کشوده است. در آغاز گفتار نشان دادیم که او چگونه نزدیک نیم قرن پیش پا از محدوده‌ی تنگ شعر کلاسیک بیرون گذاشت و برای تفہیم عصر کرایی و نو جویی در ادبیات و علی‌الخصوص در ساحه‌ی شعر پیشگام شد و خدمت عظیمی به فرهنگ و ادبیات بومی کرد.

خود به این واقعیت همکرد اشاره می‌کند: در منظومه‌ی « خاطرات » که به زبان آذربایجان سروده، از باروری شعر جدید دد خراسان، اصفهان و تهران و از « تقی رفعت » ها و کارهای خود و جز این‌ها سخن به میان می‌آورد. در آثار فارسی‌ش هم به این

نکته بر خورد می کنیم :

نخست من ، ذخ این عجوز افسونکار ،
شبانه پرده گرفتم ، به خلق بنمودم .
نخست من ، بشکستم طلس عرف قدیم
به سوی عالم زیبا دیچه بگشوم

* * *

به سایه ها برم سایه (وشن (نگین ،
که سایه بر دخ شعر کهن فرو افکند .
اگرچه کنه پرستان گریستند به من ،
ولیک نسل جوان ذ به شعر من لبخند

آیا نقش ساهر در نشأت و گسترش شعر معاصر فارسی در چه حدود است و وی پیرو یا موجود کدام سبک جدید ؟
دیدیم که چگونه استاد ساهر از چارچوبه‌ی تنشک شعر خانقاہی
پا بیرون نهاد ، اما وزن سنتی عروض را به دور نریخت . تنها در
«اساطیر» ، «اشعار بر گزیده» و مجموعه‌ی «کتاب شعر ساهر ج-۱ و ۲» به مقدار اندک شعر نو - در معنای فورم و شکل شعری بر
خورد می کنیم . ازسوی دیگر می بینیم که شعر فارسی ساهر از حیث
محتوا شعر نو به معنای واقعی کلمه است و خود پیوسته ستایشگر و

مشوق شاعران نو پرداز و معاصر است.

برخی را عقیده براین است که شعر فارسی ساهر پلیست میان

شعر کلاسیک دوران مشروطیت و شعر معاصر نیمایی.

پیش از هر چیز باید توجه به این نکته داشت که ساهر یک شاعر فارسی زبان نیست. در سرزمین خود، شعر بومی مردم آذربایجان را به اوج کمال رسانده است و منتقدان آذربایجان شوروی و قرقیز اور را در خشانترین چهره‌ی شعر آذربایجان ایران می‌دانند و بنابر این شعر فارسی وی هم بیش از هر چیز تحت تاثیر «مکتب ساهر» در شعر آذربایجان قرار دارد. خود گوید:

ساز من گر نفمه‌ی دیگر نوازد، دوستان!

«ساز ترک» است و بسی افسونگر و جانپرود است.

این هدا و ذممه از چشم ساد دیگراست.

«نسل جوان بر شعر او لبخند می‌زند و کهنه پرستان بر او می‌گریند» و این «ساز ترک» به شوره زار محیط بذری پاشید که اگرچه یک چند، چون خار خشک بیابان غنچه و برنداد و لیک کم کم باران بر آن فرو بارید و از بذرش نهالی بارور شکفته گشت:

به شوده زاد محیط ارچه بدد من یک چند

چون خار خشک بیابان نداد غنچه دبر

ولیک کم کم بازان برآن فرو باید ،
شکفته گشت ذبدم نهال باد آود ...

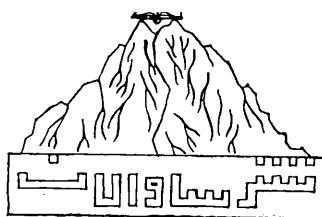
ساهر در شعر معاصر فارسی ، با الهام و اخذ قوت از مدنیت
بوهی آذری و ادبیات و شعر معاصر آذربایجان ، راه جدیدی گشوده
است که شاعران آذربایجان و شاگردان او و پیروان فارس اشعارش
آن را می پیمایند ، دلبسته‌ی او می‌شوند . زبانش را می‌آموزند و
شعرش را ترنم کنند ، این راه را به کمال می‌رسانند :

این داه دا باید طی کردن آن چنا
کز کادوان علم و ادب دود ناشویم .
این نود کز کرانه به داه اوفتاده است :
داه حیات باشد ، آن داه بسپریم .
بشكسته این طلس و دد آن دخنه‌ها کنیم
دد باغ سبز شعر نوین خیمه بروز نیم .

ح - صدیق

منتشرمی شود :

- | | |
|--------------------|----------------|
| پلخانوف / ع تبریزی | ۱ - هنر و مردم |
| رحیم شریف مهر | ۲ - علم مقدس |



تبریز - خیابان کوروش بازارچه‌ی کتاب (سازمان علمیه) کتاب ساوالان

قیمت ۲۰ ریال

شماره ثبت ۵۷۶ - ۳/۳/۳۷